

۳- ماهیت مهمله

بحث سوم از چهار بحث که عرض کردیم ، ماهیت مهمله است که بحث شده است این ماهیت چیست و کدام يك از این اقسام است؟ در کلمات اصولیین مقصود از ماهیت مهمله ماهیتی است که جامع بین اطلاق و تقييد و جامع بین مطلق و مقيد می باشد که می توان گفت دارای سه خصوصیت است:

- ۱- یکی این که جامع بین مطلقه و مقیده است.
- ۲- این که نظر در آن به ذات طبیعت است و چیزی خارج از آن لحاظ نمی شود یعنی ذات ماهیت که لیست الا هی است.
- ۳- این که معقول اولی است و حمل بر خارج می شود و معقول ثانوی نیست که مصداقش ذهنی است.

بحث شده است که این ماهیت مهمله کدام يك از اقسام و اعتبارات گذشته ماهیت است و آیا يك قسم دیگری است؟

مرحوم سبزواری(رحمه الله)^(۱) که لا بشرط مقسمی را جامع بین خارج و ذهن می گرفت و ماهیت لا بشرط مقسمی را ضمنی و جامع قرار می داد و آن را صادق بر خارج هم می دانست همین جامع را هم ماهیت مهمله می داند. لیکن بنا بر این که لا بشرط مقسمی معقول ثانوی است قهراً ماهیت مهمله نمی تواند لا بشرط مقسمی باشد اما این که آیا لا بشرط قسمی است - که معقول اولی است - و یا آن هم نیست ؟ در اینجا گفته شده است که لا بشرط قسمی می تواند ماهیت مهمله باشد ولیکن آن هم انکار شده است و گفته شده ماهیت مهمله غیر از لا بشرط قسمی است و شهید صدر(رحمه الله)^(۲) دو وجه در اینجا برای آن ذکر می کند و هر دو را رد می کند .

۱- وجه اول مبتنی است بر آن نکته ای که مرحوم آقای خویی(رحمه الله)^(۳) در بحث سابق فرموده اند که ماهیت قسمی ماهیت مطلقه است که لحاظ تجرد از قید جز ملحوظ آن است یعنی ماهیت مطلقه به اطلاق لحاظی است که اگر این قید در آن اخذ شد ماهیت مهمله غیر از لا بشرط قسمی خواهد بود بلکه لا بشرط قسمی یکی از دو مصداق مهمله می شود و مهمله جامع میان آن و ماهیت مقیده می شود زیرا که همان گونه که گفته شد مهمله جامع بین مطلق و

۱. شرح المنظومه، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. بحوث فی علم الاصول، ج ۲، ص ۴۰۵.

۳. محاضرات فی اصول الفقه، (ط دارالهادی)، ج ۵، ص ۲۴۸.

مقید است و همچنین غیر از ذات ماهیت هیچ امر زائدی - حتی تجرد و لحاظ عدم قید - در آن اخذ نشده است اما لایبشرط قسمی بر مقیده صادق نیست و جامع نیست بلکه قسم آن است و قید اضافی بر ذات ماهیت دارد و قیدش هم مابین با ماهیت مقیده است.

حاصل این که اگر کسی طبق این مبنی قبول کرد که در لا بشرط قسمی اطلاق دیده می شود و این هم قید در ملحوظ آن است که قید مفهومی است ماهیت مهمله از این قید هم مبراء است پس قسم چهارم از معقولات اولی خواهد بود که وجود مستقل ذهنی ندارد و وجودش ضمن یکی از آن سه قسم معقول اولی است که قابل وجود استقلالی در ذهن هم نیست زیرا اگر بدون قید تصور شود، لا بشرط قسمی - که مطلقه است - می گردد اما ما این مبنا را رد کردیم و گفتیم که ملحوظ و مفهوم در لا بشرط قسمی غیر از ذات ماهیت قید و چیز دیگری در آن دیده نمی شود و تجرد، سعه و اطلاق مثل کلیت مفهوم صفت وجود ذهنی ماهیت است اما ملحوظ در آن وجود مستقل ذهنی غیر از ذات طبیعت چیز دیگری نیست و طبق این مبنا ملحوظ در ماهیت مهمله همان لا بشرط قسمی است که ذات طبیعت است و منطبق بر خارج است .

۲- وجه دوم این است که باز يك فرقی بین این دو ماهیت باقی می ماند؛ در لا بشرط قسمی وقتی طبیعت دیده می شود به گونه ای دیده می شود که خارج از آن هم ملحوظ است تا بتوان حکمی بر آن بار کرد و بشرط لا از عوارض خارجی ماهیت نیست و لذا موضوع آن احکام قرار می گیرد ولی در ماهیت مهمله فرض شده که نظر تنها به ذات ماهیت مهمله من حیث هی است که لیست الاهی و غیر از ذات و ذاتیاتش لحاظ نمی شود و لذا هیچ چیز غیر از ذاتیات ماهیت نمی تواند بر آن حمل کرد ولی در لایبشرط قسمی می توان احکام دیگری بر آن حمل کرد و در ماهیت مهمله فقط می توان به ذاتش نگاه کرد.

این وجه هم قابل قبول نیست زیرا که مقصود از خصوصیت دوم - که گفته شد نظر به ذات ماهیت است - این است که بیش از خود ماهیت تصور نمی شود و این اهمال در دیدن ماهیت است نه چیز دیگر و اقتضاء می کند که در تصور نفس ماهیت مهمله در عقد الوضع جمله غیر از ذات ماهیت لحاظ شود و این منافاتی ندارد که در عقد الحمل که تصور دیگری است عرض خارجی بر آن حمل شود و سبب نمی شود که چیزی از خارج در آن اخذ شود و در این جهت فرقی بین

ماهیت مهمله و مطلقه نیست . بنابراین ماهیت مهمله و ماهیت لا بشرط قسمی ملحوظ در آن دو یکی است و ذات ماهیت است با این تفاوت که وجود ذهنی لحاظ ماهیت لا بشرط قسمی که در ذهن معقول اولی سومی است مجرد دارد ولیکن لحاظ ماهیت مهمله در ذهن ضمنی است و وجود و لحاظ مستقلی ندارد ولی ملحوظشان یکی است و ماهیت مهمله از نظر لحاظش وجود مستقلی در ذهن پیدا نمی کند و اهمال در وجود ذهنی هم دارد و عبارت است از جامع میان آن سه معقول اولی، و وجودش در ماهیات موجود در معقول اولی مندرک است. ولی این مطلب که ماهیت مهمله از نظر لحاظش هم مهمل است با مبنایی سازگار است که ماهیت لا بشرط قسمی را ماهیت مطلقه بداند - مبنای آقای خوئی(رحمه الله) - و اما طبق مبنای صحیح که گفتم ملحوظ در ماهیت مهمله همان ملحوظ در لا بشرط قسمی است دیگر وجهی ندارد که نامگذاری کنیم و به ملحوظی که جامع میان لا بشرط قسمی و مقیده است اشاره کنیم و آن را ماهیت مهمله بدانیم بلکه خود ماهیت مهمله که ذات ماهیت است را لحاظ نمی کنیم با این که قابل لحاظ مستقل در ذهن است و همان لا بشرط قسمی است و ملحوظش چون که ذات ماهیت است جامع و مقسم است و بر مقیده هم صادق است بنابراین طبق مبنای صحیح در نظر گرفتن جامع بین لا بشرط قسمی و ماهیت مقیده وجهی ندارد مگر این که معقول ثانوی باشد و نظر به خود لحاظ در معقول اولی باشد و نه به ملحوظ بنابراین می توانیم ماهیت مهمله را هم در ذهن مستقل در نظر بگیریم و ماهیت مهمله همان لا بشرط قسمی است لحاظاً و ملحوظاً و در صورتی که ماهیت مهمله مغایر با آن می شود که قابل اخذ استقلالی در ذهن نباشد مانند اینکه اگر در ملحوظ لا بشرط قسمی اطلاق و مجرد دیده شود و قید ملحوظ آن باشد که مرحوم شهید صدر(رحمه الله) در دوره قبل آن را قبول کردند اگر این قبول شد ماهیت مهمله قسم چهارم در معقول اولی می شود که مستقلاً هم قابل لحاظ نمی باشد زیرا تا مستقل لحاظ شود مطلقه می گردد و همیشه ماهیت مهمله وجود ضمنی در معقول اولی خواهد بود اما اگر گفتیم که در ملحوظ لا بشرط قسمی چیزی غیر از ذات ماهیت لحاظ نمی شود این همان ماهیت مهمله است که قابل لحاظ مستقل در ذهن می شود و همان لا بشرط قسمی است که ملحوظش جامع و مقسم مقیده هم هست و بر آنهم صادق است بنابراین نتیجه این شد که ماهیت مهمله می تواند

در ذهن وجود مستقل هم داشته باشد و همان لا بشرط قسمی است . ظاهراً کسانی که لا بشرط قسمی را مطلقه می دیدند این را قسم دیگری از معقول اولی ملاحظه کردند که نمی تواند در ذهن وجود مستقلی داشته باشد و به آن اشاره می شود که در ضمن یکی از سه معقول اولی ملحوظ است .

۴. اسم جنس

بحث بعدی این است که اسم جنس برای چه چیزی وضع شده که هم در مطلق و هم در مقید استعمال می شود نزد متأخرین این گونه معروف شده است که اسم جنس وضع شده است برای ماهیت مهمله و معنای موضوع له آن ماهیت مهمله است .

لیکن این بحث هم منوط به این است که ما لا بشرط قسمی را چه بدانیم اگر آن را به گونه ای بدانیم که در آن اطلاق لحاظ شده است قهراً هنگام وضع اسم جنس باید به گونه ای باشد که بتوان آن را، هم در مقیدات و هم در مطلقات استعمال کرد و این استعمال هم حقیقی باشد که همان ماهیت مهمله است اما اگر برای لا بشرط قسمی و ماهیت مطلقه وضع شود هم در معنای موضوع له اسم جنس اخذ خواهد شد که ظاهراً قدماً قائل به آن شدند و در نتیجه اسم جنس وضعاً و لفظاً دلالت بر اطلاق خواهد داشت و دیگر مقدمات حکمت را لازم نداریم و لازمه آن مجاز بودن استعمال اسم جنس در مقیده خواهد بود زیرا که در ذات ماهیت بدون قید اطلاق استعمال شده است که این هم مجاز می شود مگر قائل به تعدد وضع و اشتراك لفظی بشویم که اسم جنس مجرد، برای مطلقه وضع شده باشد و با ذکر قید، برای مقید وضع شده باشد که این هم واضح البطلان است اما اگر گفتیم که اسم جنس برای ماهیت مهمله وضع شده است مجازی در کار نخواهد بود .

اما اگر گفتیم در لا بشرط قسمی چیزی غیر از ذات ماهیت لحاظ نشده است در این صورت معنا که ذات ملحوظ ذهنی است همان ماهیت مهمله است که اگر واضع آن را تصور کند تا اسم جنس برای آن وضع شود برای ملحوظ آن وضع شده است و مستقل بودن وجود ذهنی و لحاظ آن قیدی در معنا ایجاد نمی کند مانند سایر موارد وضع که واضع در مقام وضع هر چند لحاظ ذهنی خاص دارد لیکن وجود و لحاظ ذهنی مانند وجود خارجی خارج از اقتران و وضع است و وضع و اقتران بین ذات ملحوظ و لفظ حاصل می شود لذا این بحث لغو می شود که بگوییم اسم جنس برای ماهیت مهمله وضع می شود نه

لا بشرط قسمی زیرا که خصوصیت مجرد از قید در وجود ذهنی و لحاظ ماهیت است نه ملحوظ و همیشه لفظ موضوع می شود برای ملحوظ در لحاظ ذهنی و لحاظ ذهنی اش خارج از موضوع له است بنابراین طبق این مبنا که صحیح هم همین بود اسم جنس برای لا بشرط قسمی وضع شده است که ملحوظش جامع بین مطلق و مقید است یعنی در مقید هم موجود است و نسبتشان اقل و اکثر است و لذا مجازیتی هم لازم نمی آید زیرا که همیشه موضوع له ملحوظ و ذات مفهوم است نه بما هو مفهوم و موجود ذهنی .

ثمره بحث

ثمره ای بر این مطلب بار می شود که طبق مبنای مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) - ماهیت مطلقه - در رد مبنای قدمات نیاز به دلیل اثباتی و وجدانی داریم که استعمال اسم جنس در موارد تقیید مجاز نیست و از باب اشتراك لفظی و تعدد وضع در اسم جنس هم نیست و این نمی تواند باشد مگر اینکه اسم جنس برای ماهیت مهمله وضع شده باشد که جامع بین مقیده و مطلقه است و تعیین آن از لفظ اسم جنس و معنای وضعی آن نمی شود بلکه نیاز دارد در مرتبه سابقه با اطلاق و مقدمات حکمت، نفی وجود قید را ثبوتاً در مراد متکلم ثابت کنیم .

اما طبق مبنای صحیح، مبنا و کلام قدمات برهانا هم رد می شود زیرا که اگر اسم جنس وضع شده باشد برای ماهیت مطلقه معقول ثانوی خواهد شد و قابل جری بر خارج نخواهد بود زیرا که قبلاً عرض شد قید مجرد و لحاظ عدم قید معقول ثانوی است و نمی تواند معقول اولی باشد که از خارج در ذهن منطبق شده مگر این که مفهوم عموم و شمول در افراد خارجی در آن لحاظ و اخذ شود همانگونه که در عمومات است و عام و مطلق مثل هم خواهد شد که واضع البطلان است .

علاوه بر اینکه این نیاز به دال دیگری دارد غیر از اسم جنس که دال بر طبیعت است همانند عمومات که ادوات عموم در آنها دال دیگری هستند که بر عموم به لحاظ افراد طبیعت که مدخول آنها است دلالت می کنند.